

مرحوم خوئی می نویسد:

«ثم ان ملاک شخصية الوضع هو لحاظ الواضع شخص اللفظ بوحدته الطبيعية و شخصيته الذاتية التي امتاز

بها في ذاته عما عداه، و ملاک نوعية الوضع هو لحاظ الواضع اللفظ بجامع عنوانی كهيئة «الفاعل» - مثلا - لا

بشخصه و بوحدته الذاتية»^۱

به این معنی که: هر چه قابل آن است که به صورت مستقل لحاظ شود دارای وضع شخصی است و هر چه این قابلیت را ندارد و باید با جامع عنوانی لحاظ شود، دارای وضع نوعی است. پس با توجه به آنچه گفتیم، سخن هر یک از اعلام بر مبنای خودشان صحیح است چراکه مرحوم عراقی، هر چه را قابل تعدد باشد، نوعی می داند و لذا قسم دوم و سوم چون قابل تعدد هستند، نوعی می باشند. مرحوم اصفهانی هر چه را قابل لحاظ مستقل نباشد و برای وضع شدن محتاج جامع عنوانی باشد، دارای وضع نوعی می داند.

از طرفی هیأت را معنای حرفی بر می شمارد و لذا در هیأت قائل به وضع نوعی است و در ماده قائل به وضع شخصی (چون لحاظ مستقل دارد) می باشد. و شیخنا الوحيد، هیأت را دارای معنای اسمی می داند و لذا برای آن لحاظ مستقل قائل است و لذا هیأت را دارای وضع شخصی می داند.

پس: ما در آینده اگر هیأت را دارای معنای حرفی برشمریم، طبق تعریف مرحوم اصفهانی، وضع آن را نوعی به حساب خواهیم آورد.

اما قسم چهارم (۲/ب/۲) و قسم پنجم (۳/ب/۲) وضع هیأت نسبت و وضع اعراب طبق ملاکی که مرحوم عراقی ارائه می دهد، وضع نوعی است ولی طبق ملاک اصفهانی، اگر این هیأت ها را نیز دارای معنای حرفی برشمریم دارای وضع نوعی می شوند و اگر دارای معنای اسمی بودند، دارای وضع شخصی می شوند.

نکته ۱: مرحوم شیخنا الاستاذ فاضل لنکرانی رحمة الله عليه، در درس خویش بر این عقیده بوده اند که مرحوم آخوند خراسانی وضع را در (۲/ب/۲) و (۲/الف) یعنی وضع مواد و وضع هیأت ها را، شخصی می دانند.^۲ و در ایضاح الکفایة نیز همین مطلب را به مرحوم آخوند نسبت می دهند.^۳ در حالی که صحت این انتساب محل تردید است چراکه مرحوم آخوند در امر سادس می نویسد:

«لا وجه لتوهم وضع للمركبات غير وضع المفردات ضرورة عدم الحاجة إليه بعد وضعها بموادها في

مثل زيد قائم و ضرب عمرو بکرا شخصيا و بهيئاتها المخصوصة من خصوص اعرابها نوعيا و منها خصوص

هيئات المركبات الموضوعه لخصوصيات النسب و الإضافات بمزاياها الخاصة من تأكيد و حصر و غيرهما

۱. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۵۳

۲. سیری کامل در اصول فقه؛ ج ۱ ص ۳۳۹ / اصول فقه شیعه؛ ج ۱ ص ۲۸۰

۳. ایضاح الکفایة؛ ج ۱ ص ۱۰۰



نوعیا^۱

در این عبارت وضع مواد شخصی است ولی از وضع هیأت (مثل هیأت فاعل) سخنی به میان نیامده است اگرچه درباره هیأت اعراب و هیأت نسبت وضع نوعی را به صراحت بیان می‌کند.

منتهی الدراییه در شرح عبارت مرحوم آخوند تصریح دارد که ایشان وضع هیأت (مثل هیأت فاعل) نوعی است.^۲ کما اینکه مرحوم فیروزآبادی در عنایه الاصول در شرح عبارت مرحوم آخوند نیز وضع هیأت را نوعی بر می‌شمرد.^۳ همچنین مرحوم بجنوردی در منتهی الاصول^۴، در حاشیه نظر آخوند را چنین بر می‌شمارد که وضع در مواد شخصی است و در هیأت نوعی می‌باشد. (ایشان البته این قول را رد کرده و مطابق با نظر مرحوم عراقی هر دو را نوعی به حساب می‌آورد).

نکته ۲: چنانچه در ابتدای بحث آوردیم، اصولیون تقسیم وضع به شخصی و نوعی را، تقسیم وضع به لحاظ لفظ دانسته‌اند. از جمله این بزرگان مرحوم خوئی^۵، مرحوم فاضل^۶، مرحوم مظفر^۷، شیخنا الاستاذ وحید خراسانی^۸ می‌باشند. هم چنین مرحوم اصفهانی^۹ نیز از ماده کلمه و هیأت کلمه یاد کرده است. این در حالی است که چنانکه از مرحوم شیخ محمد تقی در هدایه المسترشدین خواندیم (و در عبارت مرحوم حکیم^{۱۰} نیز به همین صورت مورد اشاره قرار گرفته است) آنچه به لحاظ آن، وضع به شخصی و نوعی تقسیم می‌شود، «موضوع» است. چراکه موضوع یعنی آنچه بر معنا گذاشته می‌شود گاه لفظ است (مثل ماده ض ر ب) و گاه هیأت است (که طبق بیان مرحوم اصفهانی جامع عنوانی مورد نظر قرار می‌گیرد) و گاه نسبت‌های تامه و ناقصه است که اصلاً لفظ نیستند و گاه نیز اعراب است که آن هم می‌تواند از دایره لفظ به معنای مصطلح خارج باشد.

پس صحیح است بگوییم تقسیم وضع به شخصی و نوعی، به لحاظ موضوع است که اعم از لفظ می‌باشد اما باید گفت که کلام مرحوم اصفهانی که سخن از «ماده کلمه و هیأت کلمه» کرده‌اند و همچنین کلام مرحوم خوئی که از ماده لفظ و هیأت لفظ سخن به میان آورده‌اند، قابل مناقشه است چراکه «نسبت‌های موجود در کلام» و همچنین اعراب، هیأت لفظ و کلمه نیستند. ضمن اینکه کلام بزرگان نیز خالی از مسامحه نمی‌باشد چراکه ایشان به صراحت می‌نویسند تقسیم به لحاظ لفظ می‌باشد.

۱. کفایه الاصول؛ ج ۱ ص ۳۳

۲. منتهی الدراییه؛ جزایری؛ ج ۱ ص ۷۴

۳. عنایه الاصول؛ فیروزآبادی؛ ج ۱ ص ۴۱

۴. منتهی الاصول؛ ج ۱ ص ۶۴

۵. المحاضرات؛ ج ۱ ص ۴۹

۶. سیری کامل در اصول فقه؛ ج ۱ ص ۳۳۷

۷. اصول الفقه؛ ج ۱ ص ۳۹

۸. تحقیق الاصول؛ ج ۱ ص ۸۱

۹. نهایت النهایه؛ ج ۱ ص ۷۷

۱۰. حقائق الاصول؛ ج ۱ ص ۴۱

